

استفتائات

پیرامون کاهش ارزش پول

(قسمت اول)

متن سؤال

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از سلام؛

چنانکه خاطر شریف استحضار دارد، آنچه امروزه به عنوان پول در کشورها در جریان است، دارای ارزش ثابت نمی باشد و مثلاً در شرایط تورم اقتصادی مرتباً ارزش آن کاهش می یابد و قدرت خرید مقدار معینی پول تدریجاً کمتر می گردد؛ تا آنجا که پس از گذشت مدّت زمانی ممکن است این اختلاف ارزش دهها برابر مقدار پول اصلی گردد و با تغییر در قدرت اقتصادی کشور که پشتوانه اعتبار پول است، ارزش آن در برابر پولهای خارجی نیز نوسان یابد. برای مثال، قیمت یک گرم طلا در سال ۱۳۳۶، هشتاد و پنج ریال بوده است و حال آنکه همین مقدار طلا، امروز در حدود شانزده هزار و پانصد ریال، قیمت دارد؛ و این افزایش رقم ریال در حقیقت معرف میزان کاهش ارزش آن است، که البته با محاسبه قیمت چند کالا، می توان نرخ تورم را به دست آورده، این میزان کاهش را محاسبه کرد.

این امر در برخی از احکام شرعی،

سؤالنی را بر می انگیزد که از حضرت تعالی استدعا دارد به طور مشروح و مستدل به این سؤالات پاسخ فرموده، خوانندگان را از نظرات خویش بهره مند سازید.

(۱) چنانچه شخصی، مبلغی پول را به عنوان قرض الحسنه به دیگری داده باشد و موعد باز پرداخت آن چند سال بعد باشد، به هنگام باز پرداخت در موعد مقرر، چه مبلغی بر ذمه مدیون است؟ آیا همان رقمی را که قرض گرفته است باید بپردازد یا مبلغی را که با محاسبه نرخ تورم به دست می آید و دارای ارزش یکسان با آن عدد اصلی است؟

(۲) حکم این مسئله در مواردی همچون زمانی که مهریه زوج مبلغی پول تعیین شده باشد و زوج سالها بعد آن را پرداخت نماید، یا خمس و مالیاتهایی که پرداخت آنها به تعویق افتاده است، یا در سرمایه ای که در مضاربه به عامل داده می شود و یا مواردی نظیر خسارت ناشی از اتلاف مال غیر که در پرداخت آن تأخیر شده است؛ چگونه می باشد؟

(۳) اگر نظر حضرت تعالی این است که مدیون هنگام باز پرداخت، مبلغ هم ارزش

آن مقدار سابق را که با ملاحظه نرخ تورم در سالهای مختلف محاسبه می گردد برعهده دارد، لطفاً بیان بفرمایید: اگر به واسطه جهل به مسأله، مدیون فقط به اندازه رقمی که دریافت کرده است پرداخت نموده باشد و داین هم مقدار بیشتری طلب نکرده باشد، آیا بعد از علم به مسأله پرداخت قدر زاید واجب است؟ و آیا داین می تواند آن را طلب نماید؟

(۴) اگر نظر حضرت تعالی بر خلاف این رأی است و عین همان رقم سابق را بر ذمه مدیون می دانید، لطفاً بفرمایید: آیا اگر طرفین در ضمن عقدی نظیر قرض، بر شرط باز پرداخت مبلغ هم ارزش رقم سابق تراضی نمایند، این شرط صحیح و الزام آور است یا خیر؟

پاسخ حضرت آیه الله رضوانی

بسمه تعالی

جواب (۱) و (۲): تورم به عهده بدهکار نیست و فقط بدهکار همان مبلغی است که قرض گرفته و با قرارداد هم؛ ولو در ضمن عقد خارج لازم باشد، نمی توان آن را شرعی کرد. در مهریه زوج و بدهکاریهای دیگر مانند خمس هم چنین

است. و در مضاربه نیز اصل پول را باید بدهد؛ لکن در خسارات اگر مثلی باشد و بخواهد قیمت آن را بدهد، باید قیمت روز پرداخت محاسبه گردد.

غلامرضا رضوانی

پاسخ حضرت آیه الله جعفر سبحانی:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

با اهدای سلام؛ توضیح پاسخ هر چهار پرسش، به بیان مقدمه‌ای نیازمند است که قبلاً از نظر می‌گذرانیم.

تفاوت کالا با پول اعتباری

در مسائل اقتصادی، کالا ارزش ذاتی دارد، زیرا پیوسته در هر زمان مورد نیاز و تقاضای انسانها بوده است. و اگر کسی به عنوان، موظف به پرداخت متاع یا کالای مشخصی باشد، هرگاه عین آن را بپردازد، به وظیفه خود عمل کرده، کاهش و یا فزونی ارزش اقتصادی آن، مطلقاً تأثیری ندارد. مثلاً هرگاه یک تن گندم بپوشه کار باشد، خواه به عنوان وام یا به عنوان مهریه و یا به عنوان اتلاف، در صورتی که مثل آن را بپردازد، ذمه او بری می‌شود و تفاوت ارزش اقتصادی آن، نسبت به بدهکار، تکلیف آور نیست، چه در قرض و چه در غیر آن، مگر اینکه موقعی پرداخت کند که فاقد ارزش باشد؛ مثلاً یخی را در تابستان تلف کند و در زمستان پس بدهد.

ولی پولی که با آن کالا خریداری می‌شود، بر دو نوع است:

۱) گاهی خود پول، حکم متاع را دارد و به اصطلاح ارزش واقعی داشته و خود، کالا حساب می‌شود، مانند طلا و نقره، که در این صورت چنین پولی حکم کالا را دارد. هرگاه شخص به هر عنوانی بدهکار عین طلا و نقره شد، با پرداخت خود آن،

ذمه او بری شده و به قانون «مِثْلًا بِمِثْلٍ» عمل کرده است. حتی اگر ارزش این نوع پول نسبت به دیگر کالاها ترقی یا تنزل کند، تأثیری نخواهد گذاشت؛ مثلاً با صد سکه بهار آزادی - به هنگام وام دادن - تهیه مقداری گندم و یا جو میسر بود، ولی به هنگام پرداخت، با همین مبلغ، بیش از آن یا کمتر از آن می‌توان تهیه کرد. این نوع تورم، برای بدهکار تکلیف آور نیست، زیرا او جز متاع و کالا چیزی بر ذمه ندارد و باید آن را در شرایط مناسب در اختیار طرف بگذارد. موقع وام دادن، نسبت آن با دیگر کالاها، مد نظر نبوده است تا موقع پرداخت مورد نظر قرار گیرد.

۲) گندمی پول، خود متاع حساب نمی‌شود بلکه فقط ارزش اعتباری دارد. نه ذاتی و نه واقعی، و از طریق حساب و پولها و پشتوانه‌های بانکی ارزش پیدا کرده. کار هرگز در قرض و امانت منتهی به آن نیست. اعتبارش تنها، ورق بره‌ای بیش نیست. این نوع پول، مثلی اعتباری است، در مقابل طلا و نقره که مثلی حقیقی هستند.

با توجه به این مقدمه، اکنون به هر یک از چهار پرسش پاسخ می‌گوییم:

پاسخ پرسش اول:

چیزی را که به عنوان قرض الحسنه داده است، فقط می‌تواند مثل آن را بگیرد، خواه کالا باشد (اعم از نقدین و دیگر کالاها) که ارزش ذاتی دارند، خواه اسکناس که ارزش اعتباری دارد. و اگر بیش از آنچه پرداخته است به عنوان تورم و کاهش ارزش بگیرد، ربا خواهد بود. ممکن است تصور شود که: «وام دهنده، در این صورت متضرر می‌شود. پس چرا ارزش پول او جبران نگردهد؟» پاسخ این تصور روشن است. او

به هنگام پرداخت وام، شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده و بر یک اصل مسلم در باب وام «مِثْلًا بِمِثْلٍ» تکیه کرده است؛ و آن، اینکه آنچه را می‌گیرد، عوض آن را از خود آن بدون کم و زیاد بپردازد. و ضرر از جانب خود وام‌دهنده است که به حفظ ارزش پول خود توجه نکرده، باید متحمل آن شود. و به عبارت دیگر، او «اسکناس» را که دارای ارزش است نه ارزش خاص و معین، قرض داده است و باید همان را پس بگیرد. نتیجه اینکه تورم در چنین وامهایی تأثیر نخواهد گذاشت.

ولی برای جلوگیری از چنین ضررهای مالی، راه مشروعی در پیش است و آن اینکه وام دهنده به هنگام دادن قرض، شرط کند که من این مبلغ از اسکناس را که ارزش آن معادل است با فلان مقدار پول ثابت یا کالا، به تو قرض می‌دهم و به هنگام بازپرداخت، باید این جهت را رعایت کنی و مبلغی را بدهی که دارای چنین ارزشی باشد.

پس شرطی، ربا نیست، زیرا شرط افزایش نیست. چه، در اینجا سه حالت وجود دارد:

۱) ارزش پول بالا برود و ارزش کالا کاهش یابد.

۲) جریان برعکس باشد.

۳) تفاوت محسوس نکند.

آن نوع از شرط، ربا حساب می‌شود که در آن نفع وام دهنده ملحوظ شود؛ و حال آنکه در اینجا سه حالت وجود دارد، هر چند غالباً حافظ ارزش پول وام‌دهنده است.

و به عبارت دیگر در صحت حدیث «كُلُّ قَرْضٍ يَجْرُ مَنَعَةً فَهُوَ رِبَاءٌ»^(۱) شکی نیست؛ ولی مقصود از آن، قرضی است که

وام‌دهنده به تیت گرفتن نفع به آن اقدام کند، در حالی که وام‌دهنده در اینجا، خواهان هیچ نوع سودی نیست، بلکه خواهان مثل مالش از نظر ارزش می‌باشد. و چنانکه گفته شد، اسکناس حکم کالا را ندارد که ارزش ذاتی داشته باشد و ارزش آن، اعتباری است. اگر به هنگام دادن وام، ارزش آن بالا باشد ولی به هنگام بازپرداخت، ارزش آن پایین، چون شرط و حدت «و مثلاً بِمِثْلِ» از نظر ارزش کرده است، تخلف از آن صحیح نخواهد بود.

نبوده است؛ در این صورت، اگر با هم مصالحه کردند چه بهتر و در غیر این صورت، باید ارزش آن را در نظر بگیرند؛ زیرا مهریه در حکم قرض نیست که در آن «مِثْلًا بِمِثْلِ» در نظر گرفته شود و قرض دهنده ارزش نسبی و مشخص پول را در نظر نگیرد و خود پول را که واجد اصل ارزش است، بخواهد؛ بلکه اسکناس که ارزش اعتباری دارد؛ از آن نظر مهریه قرار می‌گیرد که دارای قدرت خرید معینی بوده، با فلان کالا یا نقدینه معادل می‌باشد. گواه

حاکم می‌باشد، مگر اینکه آن را با فقیهی دستگردان کرده باشند. در این صورت، خود فقیه آشنا به موضوع و حکم است؛ چه بسا مصالحت ایجاب می‌کند که حفظ ارزش آن را شرط نکند و یا احیاناً شرط کند.

بسنابراین، هرگاه زرگری با ریال محدودی وارد بازار کسب شود و با آن، یک کیلو طلا تهیه و آغاز به کار کند و در پایان سال، ریال او افزایش یافته ولی نسبت ریال افزایش یافته، باز با یک کیلوگرم طلا

مساوی باشد؛ در این صورت تعلق خمس بر چنین سود صوری جای تأمل است. زیرا این شخص، در آغاز سال، مالک یک کیلوگرم طلا بود و در آخر سال هم، مالک همان است. چیزی که هست، ریال در آغاز سال از نظر عدد کم بوده و در آخر سال افزایش عددی پیدا کرده است، نه کیفی و نه ارزشی. و

خمس بر درآمد ارزشی تعلق می‌گیرد. و به اصطلاح، به سود تعلق می‌گیرد و چنین شخصی در واقع سودی نکرده است، بلکه اصل سرمایه او محفوظ مانده است. چه بهتر در این راه، از در مصالحه وارد شود.

ولی عطف مضاربه در سؤال به مهریه و مالیاتهای شرعی چنانکه آمده است یا در سرمایه‌ای که در مضاربه به عامل داده می‌شود، صحیح نیست و این مثال از مورد بحث بیرون است؛ زیرا رابطه مضارب با سرمایه قطع نشده و سرمایه در ملک اوست و عامل به عنوان شریک سود با آن تجارت می‌کند و اگر هم بر فرض نادر، سرمایه به ملک عامل درآید، باز بر اساس مضاربه هیچ نوع تعهدی برای حفظ ارزش پول نیست، بلکه او باید در پایان مدت

اگر در ضمن عقد، ارزش آن اسکناس معین شود و بگویند این چند ریالی که فعلاً ارزش آن با فلان مقدار از کالا یا طلا مساوی است، مهر زوجه قرار داده شده، مسلماً باید به هنگام پرداخت، این جهت رعایت شود. ولی اگر این شرایط انجام نگیرد، چنانکه تاکنون رسم نبوده یا کمتر رسم بوده، به این جهت که نوسان در ریال، چندان چشمگیر نبوده است؛ در این صورت، اگر با هم مصالحه کردند چه بهتر و در غیر این صورت، باید ارزش آن را در نظر بگیرند

پاسخ سؤال دوم:

این سؤال مربوط به غیر وام است، مانند مهریه همسر که در گذشته، مبلغی به ریال تعیین شده و اکنون ارزش سابق خود را از دست داده است. آیا شوهر در این صورت همان مبلغ را باید بپردازد و یا باید ارزش آن را نیز در نظر بگیرد؟ در اینجا همان مطلب سابق، تکرار می‌شود. اگر در ضمن عقد، ارزش آن اسکناس معین شود و بگویند این چند ریالی که فعلاً ارزش آن با فلان مقدار از کالا یا طلا مساوی است، مهر زوجه قرار داده شده، مسلماً باید به هنگام پرداخت، این جهت رعایت شود. ولی اگر این شرایط انجام نگیرد، چنانکه تاکنون رسم نبوده یا کمتر رسم بوده، به این جهت که نوسان در ریال، چندان چشمگیر

اینکه، موقع مهربری، طرفین چانه می‌زنند تا بر حدی توافق پیدا کنند. لذا پس از سی سال اگر همان ریال سابق را بپردازد، زن، شوهر را مجحف و ظالم و متعدی تلقی کرده و خود را مظلوم و مورد تجاوز می‌شمارد.

این نوع داوریهایی فطری نباید از نظر فقیه دور بماند. اسلامی که دعوت به عدالت کرده، ظلم و تعدی را محکوم می‌کند و از نظر عرف نیز، چنین کاری، مصداق ظلم و تعدی است، طبعاً باید زوجین از در مصالح درآمد و ارزش آن روز ریال را در نظر بگیرند و همگان به آیه «لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ» عمل کنند.

و همین مطلب، در بدهی‌های شرعی (خمس و زکات) که به تعویق افتاده است

مضاربه آنچه از پول و کالا در دست دارد، در اختیار مضارب قرار دهد.

در مورد خسارت ناشی از اتلاف مال غیر، جریان مثل مهریه و مالیات شرعی است و عین تالفه، بر ذمه تلف کننده است؛ به این معنا که او مسؤولیت بازگرداندن عین را بر عهده دارد و قاعده «عَلَى الْبَدِي...» نیز بر این دلالت می‌کند و از قدیم الایام گفته‌اند: «دست، دست را می‌شناسد» و مالک آن کس را که بر مال او دست نهاده است، مسؤول می‌داند. و او تا «یوم الأداء» مسؤول عینی است که بر آن دست نهاده است و معنی رد عین از نظر عرف، این است که هرگاه خود عین موجود باشد، باید آن را رد کند و اگر تلف شود، مرتبه نازله عین را؛ و مرتبه نازله عین، گاهی مثل است (اگر تالف مثلی، باشد) و گاهی قیمت است (اگر تالف، قیمی باشد). در صورت نخست، مثل کالا را باید بپردازد و در این صورت، تورم اثری نخواهد گذاشت. ولی در صورت دوم (اگر تالف قیمی باشد)، از آنجا که عین، در عالم اعتبار بر ذمه تلف کننده است، یعنی مسؤولیت خود را با روزی که عین به عهده دارد، تبدیل آن به قیمت یعنی تبدیل مسؤولیت، به مسؤولیت دیگر، در یوم اداء صورت می‌گیرد و قهراً باید ارزش عین را مطابق قیمت آن روز ملحوظ کند.

پاسخ پرسش سوم:

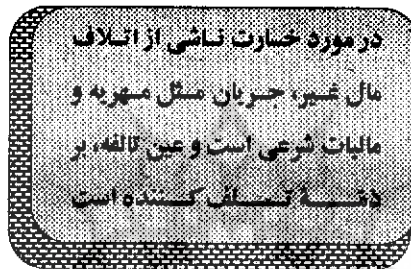
از بیان گذشته، پاسخ پرسش سوم نیز روشن شد. هرگاه مدیون، از طریق اخذ وام بدهکار شده و در صورت عدم شرط، فقط خود مثلی اعتباری را پرداخته باشد، کافی است؛ ولی در غیر صورت قرض، هرگاه به خاطر جهل به حکم، نرخ تورم را ملاحظه نکند و همان نرخ روز تلف و روز

اشتغال ذمه را در نظر بگیرد و بپردازد، باید پس از توجه به مسأله، مصالحه کند و در غیر آن صورت، باید ارزش کاسته شده را جبران نماید.

پاسخ پرسش چهارم:

شرط مزبور در ضمن هر عقدی الزام آور است و ادله ربا موضوعاً از آن خارج یا منصرف می‌باشند.

در پایان یادآور می‌شویم که برای تعیین تفاوت ارزشها، بانک مرکزی می‌تواند داور خوبی باشد. این بانک در هر ماه یا در هر شش ماه، تفاوت ریال را به بهای پول ثابت، مانند طلا و نقره و یا بعضی



از پولهایی که غالباً حالت ثابت دارند، می‌تواند اعلام کند. والله العالم.

جعفر سبحانی

پاسخ حضرت آیه الله صافی گلپایگانی:

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش از ورود در اصل بحث، دو مطلب قابل تذکر است:

اولاً؛ سؤالی که شده است، به عکس نیز قابل طرح است، هر چند وقوع و خارجیت آن کمتر یا نادر باشد. زیرا ممکن است پولی که به قرض داده می‌شود یا به هر عنوان ذمه به آن اشتغال پیدا می‌کند، مالیت و ارزش و قدرت خریدش بیشتر شود به طوری که اگر در روز معامله خرید بیشتر از یک خروار کالا با آن امکان نداشت در رأس مدت، امکان خرید با آن از پنجاه خروار هم

بیشتر شده باشد. بنابراین مدیون که می‌توانست در روز استقراض با فروش فرش خانه‌اش دینش را ادا نماید یا برای اینکه فرش خانه‌اش را نفروشد، تن به استقراض داده بود، حال باید علاوه بر فرش خانه، خانه‌اش را هم بفروشد تا دینش را ادا نماید.

ثانیاً؛ در مورد کالاها نیز همین تفاوت قیمت و ارزش و ترقی و تنزل صورت پذیر است؛ مثلاً اگر عینی را که قیمی نباشد، مثل گندم و برنج، به قرض بدهد، ممکن است در رأس مدت به اضعاف مضاعف قیمت و ارزش آن بیشتر یا کمتر شود. مع ذلک، در بعضی فروع این مسأله فتوا به عدم ضمان مالیت و ارزش داده‌اند، مثل اینکه کسی مالی را غصب کند و آن مال در دست غاصب تنزل ارزش پیدا کند؛ فتوی این است که غاصب، ضامن تنزل ارزش نیست و هر دو بیشتر از رد مالی که غصب کرده نیست. و مثل اینکه در ضمان مثل می‌فرمایند: اگر مثل یافت شود ولی قیمت آن تنزل کرده باشد، بر غاصب بیشتر از اداء مثل نیست و مالک حق ندارد مطالبه قیمت یا تفاوت ارزش را بنماید.

اما در اصل مسأله، آنچه علی العجالة عرض می‌کنیم، این است که گاه تفاوت ارزش و کسر مالیت پول به حدی است که عرفاً در حکم تلف است، در این صورت باید قیمت آن ادا شود. و اما اگر تلف محسوب نمی‌شود، وجه عدم ضمان ارزش مالیت این است که اگرچه کارگشایی پول و قدرت خرید آن در معاملات و در تقویم کالاها مورد ملاحظه است، اما اعتباراً و عرفاً معاملات بر عین اموال واقع می‌شود، نه بر مالیت آنها. یعنی عوض و

معوض همان عین مال است نه مالیت و معامله مال، اقتضای ضمان مالیت آن را ندارد.

توضیحاً و به طور مثال، در تعریف قرض می‌فرمایند: تملیک مال است به دیگری به ضمان به اینکه برعهده او مثل یا قیمت آن باشد (تملیک مال لآخر بالضمن بان یکون علی عهده اداؤه بنفسه أو بمثله أو بقیمته، لکننا حذفنا الأوّل للاشکال فیه. فتدبر). بنابراین اعتباراً، معامله بین مال و تعهد طرف به ضمان مثل یا قیمت واقع می‌شود و به همین اعتبار، مشمول دلیل وفای به عقود «أَوْ قُوا بِالْعُقُودِ» است و غیر از مثل یا قیمت، چیزی به عهده مستقر نیست، خواه مالی که به قرض داده شده باشد یا کالای مثلی یا قیمی و مقرضین حق ندارد مطالبه چیزی بیشتر و سواً از قیمت از مستقرض بنماید، چون مستقرض اقتضای این معامله این است که مستقرض ضامن مثل یا قیمت باشد.

بنابراین اگر بخواهند این ضمانت (ضمان ارزش) را که زاید بر اقتضای معامله است تأمین کنند، جواز آن به وسیله شرط در ضمن عقد بعید نیست، به این صورت که در ضمن عقد شرط کنند که در صورت تورم بالاتر از فلان حد تا فلان حد معین (که شرط مجهول نباشد) مابه التفاوت به عهده مستقرض باشد که در مقام استفراغ ذمه به آن اعتماد نمایند. و ظاهراً اشکال ربا در اینجا وارد نشود، چون این شرط که قابل است به نفع طرفین بشود، برای قرض دهنده که مالش به واسطه تورم تنزل قیمت پیدا کرده، حقیقتاً و عرفاً، شرط زیاده نیست و جز نفعی در آن به مقرض نمی‌شود. و فرضاً گفت شود از مصادیق

قرض به زیاده است، جواب این است که با اینکه حقیقتاً در اینجا مقرض به زیاده‌ای نمی‌رسد و صورت زیاده است، ادله حرمت ربا از چنین صورتی منصرف است و اگر در ضمن عقد خارج لازم شرط بنمایند، بی‌اشکال‌تر است. والله العالم.

و اما توجیه ضمان ارزش و مالیت، اگرچه خالی از اشکال نیست، به این نحو است که گفته شود: در مواردی که اشتغال ذمه به پول به یکی از اسباب قهری یا اختیاری حاصل می‌شود، نظر به ارزش و کارگشایی و قدرت خرید پول است و ارزش و مسالمت آن موضوعیت دارد و مدیون، ضمن مالیت است. یعنی اگر بخواهد قبل از آن را بپردازد، باید پول بدهد. پس کارگشایی و ارزش مستقرضی آن مال است. پس در صورتی که مستقرض در زمان اشتغال ذمه به پول، بخواهد آن را بپردازد، باید پول بدهد. پس در صورتی که مستقرض در زمان اشتغال ذمه به پول، بخواهد آن را بپردازد، باید پول بدهد. پس در صورتی که مستقرض در زمان اشتغال ذمه به پول، بخواهد آن را بپردازد، باید پول بدهد.

در وقتی که قیمتش ده هزار تومان بوده به ده هزار تومان نقد فروخته باشد، حال بعد از مدتی که قیمت آن صد هزار تومان شده خریدار بخواهد همان ده هزار تومان قیمت روز معامله را بدهد، یا مالی را که در یوم‌السلف پنج هزار تومان قیمت داشته و حال با پانصد هزار تومان معامله می‌شود، تلف کننده بخواهد همان پول یوم‌السلف را بدهد و مالیت آن را ندهد، به این استدلال که معیار در ضمان قیمت یوم‌السلف است، عرفاً در این صورتها خصوصاً با مطالبه داین و ماطله مدیون، صاحب مال به حق خود نرسیده و منصفانه

عمل نشده است.

عرف می‌گوید: یوم‌السلف که قیمت مال به عهده تلف کننده آمد، ارزش و مالیت آن منظور بود و تلف کننده در واقع مدیون مالیت آن شده که در آن روز به پنج هزار تومان تقویم می‌شود، ولی امروز قیمت آن پنجاه هزار تومان است. آنچه مورد نظر بوده و هست، مالیت و قدرت خرید پول است نه مبلغ معین. مبلغ معین در آن زمان طریق تعیین مالیت بوده است و به آن، مالیت آن در آن زمان تعیین شده است و این حق داین را به طور مطلق در آن مبلغ خلاصه و منحصر نمی‌سازد.

بنابراین، عدل و انصاف اقتضا می‌کند که مالیت شرط ادا شود، زیرا نظر به آن بوده و این معین نظر به آن بوده است.

یعنی با این همه، اشکالی که هست این است که گفته شود اولاً؛ در معاملات آنچه مستقرض بخواهد بپردازد و سند بر آن است، معین اموال است نه مالیت آنها. پس در صورتی که مستقرض مال است نه مالیت، باید مال را بدهد. پس در صورتی که مستقرض مال است نه مالیت، باید مال را بدهد. پس در صورتی که مستقرض مال است نه مالیت، باید مال را بدهد.

حضرات ائمه طاهرین (ع) نیز کم و بیش ممکن الحصول بوده، بلکه وقوع داشته است، و مع ذلک ایسن جهت ظاهراً در کلمات ایشان و اصحابشان عنوان نشده است.

بنابراین، مسأله مشکل است و احتیاط به تراضی و مصالح است مضافاً بر اینکه اصل نیز با مدیون است. والله العالم.

بنابر آنچه بیان شد، جواب سؤالات

به این شرح است:

(۱) اگر موعدی برای ادای دین معین کرده باشند و تورم عادی و متعارف باشد،

نفس اقدام بر تعیین مدت رضایت بر همان مبلغ معین و دلیل بر وقوع معامله بر عین آن مبلغ است. بلی، اگر تورم فاحش و فوق العاده پیش بیاید یا بعد از موعده، مدیون تأخیر در ادا کرده باشد و در مدت تأخیر مالیت پول تنزل نماید، در مسأله همان تفصیل و اشکالی است که بیان شد.

۲) مسأله مهزیه داخل در همان تفصیلی است که اشکالش عرض شد. اما سرمایه مضاربه اصلاً سؤالش در اینجا مورد ندارد، مگر آنکه به خیانت عامل تلف شده باشد و در خمس نیز چون متعلق به عین است اگر عین باقی باشد همان خمس عین را ادا می نماید. بلی، اگر تلف کرده باشد بحث آن وارد در بحث اصل مسأله است. در مالیاتی که طبق موازین شرعی مقرر می شود، چون دین نیست و تکلیف بر ادای مال است، بیشتر از آن مبلغ و خوب ندارد و زاید بر آن نیاز به تعمیم شرعی دیگر دارد، به تفصیلی که اینجا مجال بیانش نیست.

۳) به نظر حقیر حکم به اینکه مدیون اشتغال به مالیت پول دارد، مشکل است.
۴) ظاهراً شرط به شرحی که تفصیل داده شد، جایز است. والله العالم.

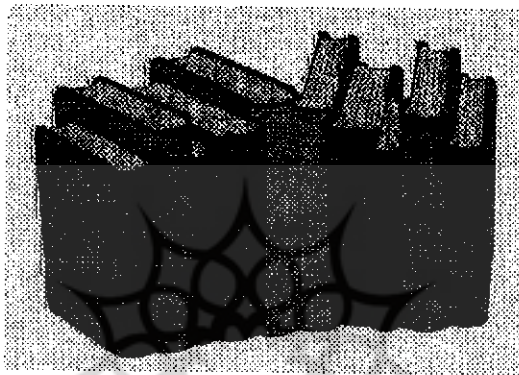
الأقل لطف الله صافی
پاسخ حضرت آیه الله محمدی گیلانی:

بسم الله الرحمن الرحيم

تورم، افزایش بی تناسب مقدار پول رایج در یک کشور، یا افزایش بی تناسب اعتبارات نسبت به حاجات اقتصادی است و نتیجه آن، کاهش ارزش پولی پول، یعنی قدرت خرید آن است و سوء تأثیر آن نه فقط در بعد اقتصاد جامعه است، بلکه در ابعاد سیاست و اجتماع رخنه می کند و

تعادل ارزشها را مختل می سازد و با تغییر در قدرت اقتصادی کشور که پشتوانه اعتبار پول است، ارزش آن در برابر پولهای خارجی نیز نوسان می یابد.

این امر در مواردی، خصوصاً در مورد دیون ثابت بر ذمه و عهده، سؤال برانگیز است که آیا به مقتضای تورم، ارزش پولی که بر ذمه کسی ثابت است - اعم از اینکه سبب اشتغال، عقدی از عقود باشد یا اتلاف و نظیر آن - تنزل می یابد؟ مثلاً صدق زوجه ای که در سال ۱۳۴۰ خورشیدی، پنج



هزار تومان بود و در آن زمان به آسانی ممکن بود با این مبلغ، هزار متر زمین خریداری شود و اینک آن مبلغ پول چنان سقوط کرده است که بهای پنج متر زمین هم نمی شود؛ آیا همان مبلغ بر ذمه زوج است یا ارزش پولی پول مزبور در آن زمان؟ یا در خمس و مالیات که پرداخت آنها به تعویق افتاده است و... دهها مثال دیگر.

تردیدی نیست که شریعت مقدسه اسلام و دین حنیف، مبنایش بر حکم و مصالح عباد در امور معاش و معاد است و اساس آن، عدل و «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» است؛ بلکه شریعت طاهره، تماش عدل و رحمت است و سراسر آن، مصالح و حکم و از این رو هر مسأله ای که از عدل به جور، از رحمت به ضد آن، از مصلحت به مفسده

و از حکمت به عبث تبدیل یابد، از دین حنیف و شریعت حقه اسلام نیست. پس شریعت، همان عدل الهی در میان عباد است و هر نقضی که مشهود است، سبب آن، ضایع گذاشتن شریعت است. شریعت قوام عالم و امان الله برای مردم است «بِهَا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا». و این شریعت خاتم النبیین (ص) عمود عالم و محور رستگاری و سعادت در دنیا و آخرت است و مقام ولایت، زمامدار آن است. و در خیر است که چون اراده حق تعالی بر طی عالم و خراب دنیا تعلق گیرد، رفع شریعت و حجت می فرماید و به دنبال آن بساط عالم در نور دیده می گردد.

ناخدای کشتی شریعت، ولی فقیه آشنای به زمان و عوامل تغییر زمان (از قبیل تطور و فساد) است که وظیفه وی قرار دادن بادبان کشتی

مزبور به شکل و وضعی است که به واسطه آن، کشتی به سوی جهت مطلوب سیر کند و اگر جهت وزش باد تغییر نماید، بر ناخدا واجب است که وضع بادبان را تعدیل کند و شکل و وضعی بدان دهد که به سوی هدف مطلوب هدایت شود، والا منحرف یا متوقف می گردد.

وارث علوم خاتم النبیین (ص)، امام راحل (ره) اگر اصرار بر دخالت زمان و مکان در اجتهاد داشت، یادآور همین وظیفه بود که ناخدایان کشتی شریعت و فقاهت، در احکام اجتهادیه خویش، عامل زمان و مقتضیات آن را و همچنین عامل مکان و لوازم آن را در مقام استنباط نصب العین خویش قرار دهند و پدیده ها و اسباب و ادواتی که تطور زمان و صنعت و

علوم پدید آورده است، مراقب باشند که احکام اجتهادیه یا آنها در تعارض نباشند و به شکلی بادبان اجتهاد را تنظیم کنند که پدیده‌های صنعتی نوین را مشروعاً در برگیرد و با بهره‌گیری از آنها نیز کشتی را به مقصد مطلوب حرکت دهند و به استنباط سلف صالح (ره) که چون عصر ما به تغییر زمان و تصور سریع وسایل و اسباب مدنیت، ابتلا نداشتند، بسنده نکنند. و همان ادله اجتهادیه‌ای که ابزار استنباط احکام اجتهادی - نه احکام اساسی - آن بزرگواران بوده است، با مراعات تطور وسایل معیشت و اشکال متغیر آنها و دیگر عوامل تغییر زمان و اقتضای مکان، به کار گیرند.

باری، چون مفاد ادله ضمان مختلف است، به نحو اجمال به مفاد بعضی از آنها اشاره می‌کنم. چنانچه دلیل ضمان مافی‌الذمه حدیث نبوی (ص): «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَهُ» باشد، ظاهراً به مقتضای آن تالف، با همه اوصافی که دخیل در رغبت و فزونی قیمت است بر عهده شخص مضمون است، و هیچ فرقی در اوصاف مذکور نیست که حقیقه باشد از قبیل الوان و اشکال یا غیر حقیقه، مانند اوصاف انتزاعیه از قبیل یخ در فصل تابستان یا مناطق گرم؛ بنابراین اگر مقداری یخ از کسی در فصل تابستان یا در منطقه گرمسیر تلف کرده و در زمستان قصد ادای آن را دارد، به صرف ادای مقدار آن، به حسب وزن، ذمه فارغ نمی‌شود. زیرا تالف، در عهده ضامن، با اوصاف دخیل در رغبات گرچه اوصاف انتزاعی باشد، مستقر است. و به تعبیر جامعتر، مال مأخوذ واقع شده تحت ید، چنانچه از نظر مالیت و ارزش ساقط شود ید مستولی ضامن آن مال از

حیث مالیت است. و به همین بیان، مالیت تالف، مضمون است، اگرچه دلیل ضمان قاعده «مَنْ أْتَلَفَ» باشد. زیرا چنانکه گفتیم، صفت دخیل در مالیت مال - اعم از حقیقی یا انتزاعی - در صورت ازاله مضمون است و ذمه متلف بدان مشغول است و در اذهان عرف و عقلا نیز چنین تضمینی قسط و عدل است و می‌توان از صحیحه یونس بن عبدالرحمن بر این مدعا نیز استدلال کرد:

قال: كتبت الى الرضا (ع) أن لي علي رجل ثلاثة آلاف درهم و كانت تلك الدراهم تنفق من الناس تلك الأيام وليت تنفق اليوم. فلي عليه تلك الدراهم بأعيانها؟ أو ما ينفق اليوم بين الناس؟

قال: فكتب الي: لك أن تأخذ منه ما ينفق بين الناس كما أعطيتَه ما ينفق بين الناس. (۲)
یونس می‌گوید: خدمت امام رضا (ع) نوشتم که سه هزار درهم از پول من بر عهده شخصی است. در آن ایام که این درهم بر عهده‌اش آمد، رایج بین مردم و مورد رغبت بوده است و اکنون، رائج و مرغوب نیست.

آیا الان، عین همان درهم بر عهده او است، یا درهم رایج و مرغوب بین مردم؟ یونس می‌گوید: امام علی (ع) در جوابم مرقوم فرمودند: تو حق داری درهم رایج و مرغوب بین مردم را از او بستانی. همان طور که درهم رایج و مرغوب بین مردم را به او داده بودی.

چنانکه ملاحظه می‌کنید، وصف نفاق به معنی رواج و مرغوبیت که یک وصف انتزاعی است، مورد ضمان واقع گردیده است. و حکم امام (ع) به ضمان این وصف، به آن جهت است که در سؤال آمده بود،

وگرنه خصوصیتی برای وصف مزبور در ضمان نیست، بلکه هر وصفی که مورد رغبت است - اعم از حقیقی و غیر حقیقی - مورد ضمان است و به عهده می‌آید. و از ذیل خبر شریف «كَمَا أُعْطِيَتْهُ» بر می‌آید که مورد سؤال، ضمان به عقد بوده است و علی هذا، اطلاق خبر مذکور شامل همه «ما مافی‌الذمه» ای است که از طریق عقد ثابت گردیده است.

ولی حدیث صحیح السند دیگری که آن را نیز جناب یونس علیه‌الرحمة از امام رضا (ع) نقل می‌کند، ظاهرالتنافی با صحیحه پیشین است. حضرت صدوق الطائفه اعلی‌الله مقامه‌الشریف در من لایحضر از یونس روایت می‌کند:

كتب يونس بن عبدالرحمن الى الرضا (ع) أنه كان لي علي رجل عشرة دراهم و إن السلطان أسقط تلك الدراهم و جاء بدراهم أعلى من تلك الدراهم و في تلك الدراهم الأولى اليوم و ضيعة فأى شيء لي عليه؟ الدراهم الأولى التي أسقطها السلطان؟

فكتب: لك الدراهم الأولى. (۳)

یونس بن عبدالرحمن خدمت امام رضا (ع) نوشتند که ده درهم از پول من بر عهده شخصی است و سلطان این نوع درهم را ساقط کرده و درهم اعلا و برتر از آنها آورده است و آن درهم اولی تنزل کرده و ارزش آنها کاسته شده است. در این صورت، چه چیز بر عهده او است که به من برگرداند؟ درهم اولی که سلطان ساقطش کرده، یا دراهمی که سلطان رواجش داده است؟

امام (ع) مرقوم فرمودند: برایتان درهم اولی است.

وجه تنافی این صحیحۀ قبل، این است که از صحیحۀ قبل استظهار کردیم که وصف انتزاعی «نفاقی» رواج بین مردم مورد ضمان است ولی در این صحیحۀ، مورد ضمان به حساب نیامده است.

ممکن است گفته شود: تعبیر «وضیعه» در صحیحۀ دوم، دلالت می‌کند بر رواج فی الجمله، النهایه با کسر قیمت. و در این صورت، با صحیحۀ اول منافات ندارد، زیرا موضوع در آن سقوط رواج به طور کلی بوده است. پس موضوع در هریک از دو صحیحۀ مغایر با موضوع در دیگری است و امام علیه السلام همین طور جمع فرموده‌اند و تصریح می‌فرمایند که این دو حکم دارای دو موضوع هستند. پس با هم منافاتی ندارند و قبل از این جمع، می‌فرمایند:

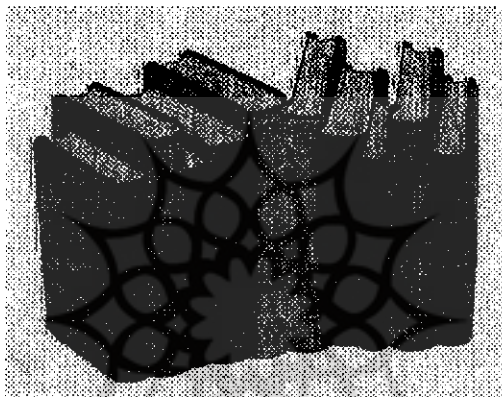
اما قرض (یعنی ضمان بالعقد بابی است جدا از باب ضمان بالید) عبارت است از عقدی که واقع می‌شود بر نفس درهم و دینار، نه درهم مکان کذا یا زمان کذا. پس با تنزل قیمت درهم به اسقاط سلطان و رواج درهم برتر از آن، بر عهده مدیون، فقط همان درهم اولی است. تأمل. و مفروض السؤال در روایات، تنزل قیمت است نه سقوطش از مالیت، و بین این دو، عرفاً فرق است. و علی‌ای حال بین باب ضمان بالید و ضمان بالعقد، نمی‌توان قیاس کرد.^(۴)

وجه امر به تأمل، ظاهراً این است که مبنای آن حضرت، دخول اوصاف (اعم از حقیقی و غیر حقیقی) که موجب رغباتند در حوزه ضمان است و زوال آنها کلاً یا بعضاً به تناسب مستلزم تأدیۀ غرامت است. و در صورت بقای تعارض، رجحان با خبر

کافی است. و حدیث من لایحضر منسی السند است زیرا صدوق رحمة‌الله طریق خود را به یونس در مشیخه ذکر فرموده‌اند و صاحب وسائل طریق را از فهرست شیخ اخذ کرده و در مشیخه درج فرموده‌اند.^(۵) صدوق علیه‌الرحمة بعد از نقل روایت یونس می‌فرماید:

کان شیخنا محمد بن الحسن رضی‌الله عنه یروی حدیثاً فی أن له الدراهم التي تجوز بین الناس.

استاد ما ابن ولید رضوان‌الله علیه می‌فرمود که روایت دیگر در این مسأله



وجود دارد مبنی بر اینکه طلبکار می‌تواند دراهم رایج بین مردم را از مدیون مقروض بستاند.

آنگاه خود آن جناب می‌فرمایند: «بین صحیحۀ یونس و بین حدیثی که استاد روایت فرموده‌اند اختلافی نیست».

سپس جمعی می‌کنند که مراد حضرتشان روشن نیست و احتمال می‌رود که جمع مورد اشاره از استادش ابن ولید باشد. و اما مفاد مضمرة صفوان رحمة‌الله با بیان قبلی روشن است.

زبدۀ کلام آنکه با تدبیر آزاد از همه قیود و جاذبه‌های عادات، در قواعد ضمان و روایات مربوطه در باب اشتغال ذمه به پول (کالای واسطه در تسهیل مبادلات) بعید

به نظر نمی‌رسد که ارزش پولی پول، یعنی قدرت خرید پول مورد ضمان باشد و در سبب اشتغال فرقی نیست که اسباب اختیاری باشد یا اسباب قهری. و ادای وجه رایج روز در مقام تأدیۀ صدق زوجۀ مورد مثال، برائت و فراغ ذمه «من علیه الاداء» را موجب نمی‌شود.

و باید هوشیار بود و به هشدار امام بزرگوار گوش دل بسپاریم که:

لازم است علما و مدرسین محترم نگذارند در درسهایی که مربوط به فقهات است از طریقۀ مشایخ معظم که تنها راه برای حفظ فقه اسلامی است، منحرف شوند و کوشش نمایند که هر روز بر دقتها و بحث و نظرها و ابتکار و تحقیقها افزوده شود و فقه سنتی که ارث سلف صالح است، محفوظ بماند و تحقیقات بر تحقیقات اضافه گردد.

طرح این گونه مسایل محل ابتلا، اطاعتی است از وصیت امام راحل (ره) که باید به محدوده فقه سنتی که طریقۀ فقهای امامیه سلام‌الله علیهم است، بحث آزاد شود و توفیق عزیزانی را که طراح این نوع مسائلتند از خدای تعالی می‌طلبیم.

محمد محمدی گیلانی

[دامه دارد ...]

پی‌نوشتها:

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۹۲ و جامع الصغیر، ج ۲، ص ۹۴. این حدیث نبوی با آنچه که از انصه معصومین رسیده است که فرموده‌اند: «خیر القرض ما یجتر المنفعة» (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۰۵) منافات ندارد؛ زیرا اولی مربوط به شرط سود و دومی مربوط به صورت عدم شرط است.
۲. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۸۷، جزء اول باب بیستم از ابواب صرف به نقل از کافی.
۳. همان، ج ۳، ص ۱۱۸.
۴. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۱، ص ۳۸۸.
۵. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۶۹۸.